

قانون آزادی، حکومت جمهوری و صلح جاودان (نگاهی به فلسفه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت)

- از دید کانت، تنش میان طبیعت و آزادی انسان، میان قانون طبیعی و قانون اخلاقی، از بین رفتنی نیست. چنین تنش‌ی می‌باید هر بار از نو تاب آورده شود. جدالی مستمر میان طبیعت خشن انسان و فرهنگش، میان غریزه و خردش، و در یک کلام میان سیبیت و انسانیت در جریان است.
- کانت نشان می‌دهد که اگر انسان بخواهد فراتر از سپهر حقوقی خود به سوی موجودی هر چه بهتر و کامل‌تر گام بردارد، در این فرآیند هیچ چیز را نمی‌تواند جایگزین خرد خود سازد. کانت با «متافیزیک اخلاق» نظامی برای حفظ خویشتن عقلانی انسان پایه ریزی می‌کند، که برای انسان آغاز هزاره‌ی سوم نیز همچنان اجتناب ناپذیر است.
- به نظر کانت، ایده‌ی رفتن به سوی جامعه‌ای قانونمند، از طرف طبیعت خرد به ما تحمیل شده است. مشکل تأسیس یک قانون اساسی کامل شهروندی، وابسته به مشکل مناسبات دولتی قانونمدار است و بدون دومی اصولاً قابل حل نیست. انسان برای مهار توحش خود، به هر حال چاره‌ای هم جز آن ندارد که از «آزادی خشن» خود دست شوید و در یک قانون اساسی مشروع، به دنبال آرامش و امنیت بگردد.

بهرام محیی
mohyi@quattro.de
پنجشنبه ۸ آبان ۱۳۸۲

پیشگفتار

آوازه‌ی ایمانوئل کانت (1724 - 1804) به عنوان بزرگترین فیلسوف دوران جدید، تا امروز پایدار مانده است. بسیاری از تاریخ شناسان فلسفه، وی را حتا بزرگترین متفکر همه‌ی دوران‌ها می‌دانند. اندیشه‌ی فلسفی دوران جدید، تا پیش از ظهور کانت، به دو جریان اصلی خردگرایی (راسیونالیسم) و تجربه‌گرایی (آمپریسم) تقسیم شده بود. اختلاف میان این دو جریان، عمدتاً بر سر برداشت‌های متضاد نسبت به گوهر واقعیت و سرچشمه‌ی شناخت بشری بود. در حالیکه خردگرایانی چون دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس و ولف، شناخت جهان را از طریق مفاهیم و گزاره‌های ثابت و عمومی زاده‌ی ذهن انسان میسر می‌دانستند، تجربه‌گرایانی چون بیکن، لاک، برکلی و هیوم، تجربه را تنها سرچشمه‌ی کل دانش بشری می‌دانستند.

خردگرایان، بر پایه‌ی فلسفه‌ی خود، دست به ساختن نظام‌های متافیزیکی بزرگی زده بودند. اما خصلت جزمگرایانه‌ی این نظام‌ها و تضادهای زیادی که در آنها وجود داشت، اعتبار آنها را با تردیدهای جدی روبرو ساخته بود. از سوی دیگر، تجربه‌گرایی نیز به بن بست رانده شده بود، چرا که دیوید هیوم به عنوان آخرین فیلسوف تجربه‌گرای پیش از ظهور کانت، اعتبار عینی شناخت را نفی کرده بود. به این ترتیب فلسفه‌ی دوران جدید در شرایط امتناعی به سر می‌برد که در آن قادر نبود یکی از این دو نوع شناخت را شالوده‌ی دانش معتبر و عینی بشر قرار دهد.

خطای هر دو جریان فلسفی، در یکجانبه‌نگری آنها نهفته بود. به عبارت دیگر کم توجهی به عوامل گوناگون تأثیرگذار و سهیم در شکل‌گیری شناخت بشری، به ارزیابی اشتباه آمیز هر دو جریان انجامیده بود. خردگرایی، به اعتبار شناخت مبتنی بر عقل پر بها می‌داد و اهمیت تجربه را در نظر نمی‌گرفت و در مقابل، تجربه‌گرایی، که تمامی شناخت را بر پایه‌ی تجربه استوار می‌ساخت، اهمیت گزاره‌های عقلی دارای اعتبار عمومی را نادیده می‌گرفت. به این ترتیب، اگر شناخت فلسفی می‌خواست بر شالوده‌های محکمی پا بر جا شود، این کار تنها از این طریق میسر بود که پیش فرض‌های هر دو جریان فلسفی یاد شده به دقت مورد سنجش قرار گیرد و ادعاهای موجه هر دو جریان، در گونه‌ی برداشت جدید و واحدی نسبت به واقعیت و شناخت، در هم ادغام گردد. و این کار سترگی است که کانت انجام داد.

در واقع کانت تلاش کرد با تلفیق جنبه‌های درست فکری هر دو جریان فلسفی یادشده، اعتبار، مرزها و سرچشمه‌های شناخت بشری را روشن سازد. کانت بر خلاف ادعای دو جریان اصلی فلسفی پیش از خود که شناخت را تنها برخاسته از یکی از دو سرچشمه‌ی عقلانی یا تجربی می‌دانستند، تأکید نمود که هر شناختی محصول عوامل دوگانه‌ی عقلی و تجربی است. به نظر کانت، اگر جهان بیرونی و تجربه وجود نداشت، امکان شناخت درست به همان اندازه ناچیز بود که اگر فاعل شناسا فاقد تجهیزات عقلی معین بود.

کانت، روان انسان را برخوردار از سه توانش (قوه) می‌دانست: **اندیشه، خواست (اراده) و احساس**. بر پایه‌ی همین تقسیم‌بندی است که وی فلسفه‌ی خود را نیز به سه بخش تقسیم می‌کند: فلسفه‌ی شناخت، فلسفه‌ی خواستن و فلسفه‌ی احساس کردن. سه اثر معروف نقدی او تحت عناوین «**سنجش خرد ناب**»، «**سنجش خرد عملی**» و «**سنجش نیروی داور**» به ترتیب با این حوزه‌های فلسفی سه گانه سروکار دارد و بنای عظیم و با شکوه فکری او را می‌سازد. در زیر اشاراتی به سه اثر مهم نقدی کانت، تا آنجا که بتواند برای هدف مورد نظر این نوشته یاری رسان باشد می‌کنیم.

کانت در نخستین اثر خود یعنی «سنجش خرد ناب» (1781 و 1787)، با فرسختی اندیشمندانه و بطور ریشه‌ای و بنیادی، خرد بشری را به بوته‌ی نقد و سنجش می‌کشد. خلق این اثر، بی تردید متأثر از این پرسش کانونی زمانه‌ی اوست که انسان اصولاً چه چیز را می‌تواند بشناسد؟ این پرسش، کانت را به رودررویی با هر دو جریان عمده‌ی فلسفی دوران او می‌کشاند. نتیجه‌ای که برای کانت از این رودررویی حاصل می‌آید، اینست که متافیزیک به معنای سنتی خود و به مثابه دانش جوهری روان، جهان و خدا ممکن نیست، چرا که چنین دانشی از نیروی شناخت بشری فراتر می‌رود. اما متافیزیک به مثابه فلسفه‌ای فرارونده یا برین یا استعلایی (transzendental)،

پرسشی معطوف به **شرایط امکان شناخت** است. کانت به منظور ایجاد چنین متافیزیکی، به دنبال پیش شرطهای آزاد از تجربه یا پیشینی (a priori) تجربه در گسترده ترین معنای خود می‌گردد تا آنان را با هم در رابطه‌ای نظام مند قرار دهد. وی در بررسی ادراکات حسی، به دو صورت سهش ناب حسی، یعنی **مکان و زمان** می‌رسد و نشان می‌دهد که مکان و زمان، دریافت‌های احساسی ما را منظم می‌کنند و آنها سپس از طریق قوه‌ی فهم، به مفهوم ارتقاء می‌بایند. کانت در بررسی قوه‌ی فهم، به **مقوله‌ها (کانه گوری‌ها)** می‌رسد که کار برقرار کردن رابطه میان مفاهیم و داورها را بر عهده دارند. وی مرز روشنی میان **فهم و خرد** ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که دانش فهمی بشر با تمام تجهیزات و امکانات خود، محدود به جهان پدیدارهاست و شناختی نسبت به ذات واقعیت‌ها به دست نمی‌دهد. خرد بر خلاف فهم که با مفهوما در ارتباط است، با جهان ایده‌ها سر و کار دارد. لذا ایده‌ها از نظر کانت، «مفهومهای» خردند، ولی برای آنها در جهان حسی، هیچ موضوع یا برابریستایی یافت نمی‌شود و ما هیچگاه نخواهیم توانست تصور مطلق از آنها به دست آوریم. اما به نظر کانت این امر به این معنا نیست که ایده‌ها بیهوده‌اند، بلکه باید آنها را فرآورده‌های طبیعی و لازم خرد دانست. بنابراین، خرد بشری بنا بر طبیعت خود دائم در تلاش است تا مرزهای فهم را درنوردد و از جهان پدیده‌ها (Phaenomena) به جهان ذاتهای معقول (Noumena) پرواز کند تا شئی فی نفسه (Das Ding an sich) را بشناسد. اما خرد بدینسان خود را در چنبره‌ی تناقضات اسیر می‌یابد؛ از طرفی ناچار است بپذیرد که ایده‌ها به مثابه علائم امر مطلق قابل اثبات نیستند و از طرف دیگر نمی‌تواند از آنها صرفنظر کند. کانت تصریح می‌کند که خرد برای ارتقاء به امر نامشروط، به سه ایده می‌رسد: روان شناسی عقلانی، جهان شناسی عقلانی و خداشناسی فرارونده. همین ایده‌ها هستند که انسان را به تلاش در راه شناختن چیزهایی بر می‌انگیزند که شناخت آنها از حد توانایی ما بیرون است. بطور خلاصه می‌توان گفت که متافیزیک فرارونده‌ی کانت، علم معطوف بر معرفت شناسی است که می‌خواهد مرزهای خرد بشری را روشن سازد تا انسان را از گزند خطاهایی که همواره او را فریب می‌دهند و گمراه می‌سازند، در امان نگهدارد.

کانت در دومین اثر نقدی خود یعنی «سنجش خرد عملی» (1788) به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش اساسی است که انسان چه باید بکند؟ بررسی کانت عمدتاً معطوف به آن است که آیا خرد بشری می‌تواند میزان و معیاری برای چیزهای دیگر و قانونگذاری مستقل باشد؟ به نظر کانت همانگونه که خرد در حوزه شناخت، از اصول آزاد از تجربه یا پیشینی (آپریوری) نهفته در خود تبعیت می‌کند و بطور خودکار قادر است صورت‌ها و مرزهای شناخت را خود تعیین کند، در روان انسان نیز در مورد امر خواستن، اصلی پیشینی قابل پذیرش است. این اصل چیزی نیست جز اراده‌ی آزاد و مستقل. اگر چه برابریستایی که اراده‌ی انسان معطوف به آنهاست، تنها از طریق تجربه‌ی عملی به دست می‌آید، اما صورت عمومی و راستای خواستن، قانونی اخلاقی است که آزاد از تجربه و بطور پیشینی (آپریوری) وجود دارد. کانت این قانون اخلاقی را دستوری واجب یا بایسته‌ی قطعی (Kategorischer Imperativ) می‌نامد. به نظر کانت، این گزاره که: انسان می‌بایست نیکی کند، خود تأییدی عملی بر آزادی اراده است، چرا که بر خلاف مجبور بودن و الزام داشتن (müssen) که با ناگزیری همراه است، وقتی صحبت از بایستن (sollen) می‌کنیم، امکان‌گزینشی را در نظر می‌گیریم که تصمیم ما را با وظیفه‌ای اخلاقی توأم می‌سازد.

اما علیرغم چنین ملاحظاتی، هنوز آزادی اراده ثابت نشده است. به نظر کانت، اساساً این آزادی اراده، برابریستایی هم برای شناخت نظری ندارد، بلکه صرفاً ایده‌ای تنظیمی است. از طریق همین ایده‌ی تنظیمی است که ایده‌های عملی دیگری مانند نامیرایی روان، به مثابه اوج ضروری و بی پایان اخلاقی، و نیز خدا، به مثابه ضامن جاودانی این اخلاقیات مورد تأیید قرار می‌گیرد. کانت که در نخستین اثر نقدی خود، ایده‌های آزادی، نامیرایی روان و خدا را به مثابه برابریستاهای شناخت ممکن منتفی دانسته بود، در نقد دوم خود، این سه ایده را دارای **اصل‌های (پرنسپ‌های) تنظیمی ولی غیربایانگذار** معرفی می‌کند. «خرد عملی» علتی است که اراده‌ی انسان را در قالب قانون اخلاقی متعین می‌سازد. برای کانت، خرد عملی نسبت به خرد نظری، ارجحیت دارد.

با «سنجش خرد ناب» و «سنجش خرد عملی»، دو جهان متفاوت در برابر هم قرار می‌گیرند: جهان قانونمندیها و امر مشروط و جهان آزادی و امر نامشروط. این دو جهان نیاز به وحدت دارند. و این کاری است که کانت در سومین اثر نقدی خود یعنی «سنجش نیروی دآوری» (1790) انجام می‌دهد. این وحدت، در جهان «احساس کردن» صورت تحقق می‌پذیرد. جستجوی کانت برای یافتن قوانینی در حوزه‌ی احساسات چون لذت و رغبت و یا بی لذتی و بی رغبتی، او را از طریق بررسی نیروی دآوری زیباشناسانه، به کشف قوانین مربوط به **امر زیبا و امر والا** رهنمون می‌گردد.

این پیشگفتار نسبتاً طولانی، صرفاً اشاره‌ای مؤجز و گذرا به منظومه‌ی عظیم فکری ایمانوئل کانت است. برخی از صاحب نظران حوزه‌ی فلسفه، اندیشه‌ی وی را به عمارت پر صلابتی تشبیه کرده‌اند که ورود به آن دشوار و خروج از آن دشوارتر است. تردیدی نباید داشت که کانت بیشترین تأثیر را بر اندیشه‌ی دوران جدید و بویژه در حوزه‌های گوناگون فلسفه مانند معرفت شناسی، فلسفه‌ی اخلاق (اتیک)، فلسفه‌ی زیبایی شناسی (استه‌تیک) و نیز فلسفه‌ی حق داشته است. اما آنچه که شاید جالب توجه باشد، ذکر این نکته است که کانت علاوه بر آن، به عنوان فیلسوفی سیاسی، دارای اندیشه‌های درخشانی نیز در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی است. هدف اصلی این جستار نیز همانا معرفی جنبه‌هایی از فلسفه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت می‌باشد.

انسان و قانون آزادی

کانت از منظر سیاسی، انسانی لیبرال منش بود. با اینحال او انقلاب کبیر فرانسه را در مجموع خوشامد گفت و آن را گسست قطعی و برگشت ناپذیر از نظام سیاسی مبتنی بر حکومت مطلقه ارزیابی کرد. اما کانت با عروج حکومت ترور و وحشت ژاکوبین‌ها، به انتقاد شدید از آن پرداخت و با تکیه بر روح عصر روشنگری، راه اصلاحات

مداوم آموزشی و سیاسی را در مقابل شیوه‌های افراطی و انقلابی پیش نهاد. این، راهی بود که باید به انسان برای گسستن قید و بندهای دینی، اجتماعی و سیاسی تحمیل شده کمک می‌کرد و زمینه‌ی آزادی او را فراهم می‌ساخت. آزادی حاصل شده از روشنگری برای کانت، بیرون آمدن از نابالغی فکری و معنوی، به یاری فهم خود و مستقل از مراجع اقتدار زمینی و آسمانی بود. اما کانت در عین حال می‌خواست که فهم انسانی را از تکبر و پریها دادن به خود نیز آزاد سازد. وی تصریح می‌نمود که خرد ضرورتاً به انضباطی نیازمند است تا زیاده رویها و افراط کاری‌های آن را لگام زند.

برای کانت، ایده‌ی آزادی، چه در زمینه‌ی زندگی و چه در گستره‌ی تفکر، ایده‌ای راهنما و تعیین کننده است. اما این ایده از نگراهی قابل شناخت تجربه نمی‌شود، بلکه صرفاً از منظر عملی. برای خرد نظری، ایده‌ی آزادی، ایده‌ای صرفاً «تنظیمی» باقی می‌ماند: «عملی، هر آن چیزی است که از طریق آزادی ممکن باشد. اما اگر شرایط اعمال اختیار آزاد ما تجربی باشد، در این حال خرد هیچ کاربردی جز کاربرد تنظیمی نمی‌تواند داشته باشد... خرد هیچ قانونی را جز قانونهای عملی رفتاری آزاد برای دستیابی به غایاتی که بوسیله‌ی احساس به ما توصیه شده‌اند، نمی‌تواند صادر کند... از این رو خرد قانون‌هایی به دست می‌دهد که دستورهای واجب و فریضی هستند، یعنی قانونهای عینی آزادی‌اند و می‌گویند که چه چیز می‌بایست [اخلاقاً] صورت بگیرد، اگر چه شاید هرگز صورت نگیرد، [آنها] از این رو از قوانین طبیعی که فقط به چیزهایی می‌پردازد که صورت می‌گیرد متمایزند، که قانونهای عملی نامیده می‌شوند.» (1).

بنابراین، آزادی برای کانت، درهم شکستن قانون علیتی است که خرد نظری تحت آن، کلیت طبیعت را به سان ایده به تصور در می‌آورد. در هم شکستن چنین قانونی هنگامی روی می‌دهد که آزادی به مثابه امر خودآیین اراده‌ی انسان، بطور مستقل و نامشروط و آزاد از تأثیر علل طبیعی مانند نیازها و تمایلات متحقق گردد: «اراده، گونه‌ای از علت موجودات زنده‌ای است که خردمند باشند و آزادی آنچنان خصیصه‌ای از این علت است که بتواند مستقل از علت‌هایی که بیگانه آنها را تعیین می‌کند، تأثیرگذار باشد... آزادی از آنجا که خاصیتی از اراده بر اساس قوانین طبیعی نیست، باید بیشتر علیتی از قوانین تغییرناپذیر، اما از گونه‌ای خاص باشد، چرا که در غیر اینصورت آزادی اراده چیزی مهمل و بی معنی می‌بود.» (2).

پس اراده‌ی آزاد، از انگیزشی درونی حاصل می‌گردد و به این معنا علت خویشتن است، قانون رفتار خود را خود تعیین می‌کند و به هیچ نیروی بیگانه‌ای تمکین نمی‌کند. لذا می‌توان تصور کانت از آزادی را در آزادی از علت، علت ناشی از آزادی، آزادی اراده و خودقانونگذاری خلاصه کرد. حال اگر این خودقانونگذاری اراده‌ی آزاد، دارای خصلت نمای نامشروط بودن نسبت به طبیعت است، پس باید خصیصه‌ای عمومی، تأکیدی و قطعی (کاته گوریک) داشته باشد، یعنی اینکه اصولاً برای همه‌ی زمانها و مکانها و تحت هر نوع شرایطی اعتبار داشته باشد. چنین امری به این معناست که اراده نمی‌تواند به راستی اراده‌ی انسان باشد، تا هنگامی که تحت تأثیر اندیشه‌ی آزادی قرار نگیرد و چنین اراده‌ای که همواره تحت تأثیر اندیشه‌ی آزادی قرار دارد، از دیدگاه عملی باید به همه‌ی ذات‌های خردمند تعلق داشته باشد.

کانت همچنین مفهوم قطعی اخلاق را به اندیشه‌ی آزادی ارجاع می‌دهد و یادآور می‌شود که اگر چه نمی‌توان اندیشه‌ی آزادی را چون امری واقعی در طبیعت انسان نشان داد، اما اگر بخواهیم ذاتی را خردمند و دارای اراده در نظر بگیریم، باید اندیشه‌ی آزادی را پیش گزارده‌ی آن بدانیم. همین ژرف اندیشی است که کانت را به مفهوم کلیدی دستور واجب یا بایسته‌ی قطعی (Imperativ Kategorischer) در قانون اخلاقی به مثابه تبلور نامشروط خودقانونگذاری اراده‌ی آزاد رهنمون می‌شود: «این گزاره که: اراده در همه‌ی کنشها، برای خود قانونی است، فقط نشان دهنده‌ی این اصل است که بر اساس هیچ اصل راهنمایی عمل مکن، جز آن که بتواند خود را همچنین به مثابه موضوع قانونی عمومی قرار دهد. این اما فرمول بایسته‌ی قطعی و اصل اخلاق است. بنابراین، اراده‌ی آزاد و اراده‌ی تابع قوانین اخلاقی، یکسان هستند. لذا اگر آزادی اراده، پیش گزارده شود، اخلاقی نیز به همراه اصل خود، از راه تشریح مفهوم آن به دنبال می‌آید.» (3).

از طریق چنین ژرف اندیشی است که کانت به آغازهای خرد ناب عملی دست می‌یابد و آنها را به صورت گزاره‌هایی که اصل‌های راهنمای عمل و برترین قواعد رفتاری (Maximen) را متعین می‌سازند، فرمولبندی می‌کند. در اینجا به باز نمود یکی از این گزاره‌ها که در آن می‌توان با نگاه کانت به انسان آشنا شد، بسنده می‌کنیم.

برای کانت، اراده، قوه‌ای است که تصور قوانین معین را بر حسب کنش خویش سامان می‌دهد. چنین قوه‌ای را فقط می‌توان در ذاتهای خردمند یافت. کانت آنچه را که اراده به عنوان پایه‌ی عینی تعیین خویشتن به خدمت می‌گیرد، غایت (Zweck) می‌نامد و تأکید می‌کند که اگر غایت فقط از جانب عقل معین گردد، باید در مورد همه‌ی ذاتهای خردمند ارزش یکسان داشته باشد. به نظر کانت اگر بتوان چیزی را فرض کرد که وجود آن در نفس خود ارزشی مطلق داشته باشد، یعنی غایت بالذات (Zweck an sich selbst) باشد، می‌توان آن چیز را سرچشمه‌ی قوانین قطعی دانست و بایسته‌ی قطعی یا قانون عملی را از منشاء آن استخراج کرد. وی انسان را دارای چنین خصوصیتی می‌داند و تصریح می‌کند که هر ذات خردمند، تنها چیزی است که به منزله‌ی غایتی فی نفسه و بخودی خود وجود دارد و نه به مثابه وسیله‌ای که این یا آن اراده بتواند او را بطور خودکامانه و خودسرانه به کار گیرد. بنابراین، انسان در همه‌ی فعالیت‌های خویش، چه به او مربوط باشد و چه نباشد، همیشه باید در آن واحد در مقام غایت در نظر گرفته شود. از همین رو به نظر کانت، همه‌ی اشیاء دارای قیمتی هستند و این تنها انسان است که دارای حرمت و منزلت (Würde) می‌باشد. پس اگر بایسته‌ی قطعی وجود داشته باشد، باید به مثابه قانون عملی عام به کار آید که بنیاد آن این اصل باشد: ذات یا طبیعت خردمند همچون غایت فی نفسه وجود دارد. این اصل را کانت به مثابه آغازهای برای بایسته‌ی قطعی، بصورت این گزاره‌ی فرمولبندی می‌کند: «چنان رفتار کن که بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص هر کس دیگر، همواره همزمان به

مثابه غایتی به شمار آوری، و نه هرگز فقط به مثابه وسیله ای.» (4).

بر طبق چنین آغازهای عمل کردن، به معنی عمل کردن بر پایه‌ی تمایلی طبیعی نیست، بلکه بر پایه‌ی وظیفه‌ی شناسی، خودآیینی و تعهدی است که شخص برای خود، نسبت به انسانهای دیگر تعیین کرده است. پس آزادی و تعهد در اینجا این همانند هستند. بنابراین، هر فرد از طریق اراده‌ی آزاد خود، همزمان غایت بالذات نیز هست، او قانونگذار رفتار خویش است. اما چنین امری، فقط ویژگی یک فرد نیست و در مورد همه‌ی افراد دیگر نیز بدون استثناء صادق است. لذا غایت‌های فی نفسه به معنی اراده‌ی هر کس فقط برای خودش نیست، بلکه به منزله‌ی اراده‌ی دیگران برای من و اراده‌ی من برای دیگران است. همین وابستگی به غایت خویش است که به فرد و همه‌ی افراد، برابری مطلق می‌بخشد و حرمت و منزلت انسان را بطور نامشروط متعین می‌سازد. اگر نزد کانت، حقیقتی مطمئن، روشن و نامشروط وجود داشته باشد، همین یقین مربوط به حرمت و منزلت تفویض ناپذیر و تفکیک ناپذیر انسان است. بدون تردید، ژرف اندیشی‌های کانت در مورد انسان و حرمت و منزلت او، یکی از ستونهای محکم اندیشه‌ی حقوق بشر در فرهنگ مغرب زمین به شمار می‌رود. کانت از هر انسانی، احترام نسبت به انسان دیگر را به مثابه ذاتی برابر که از آزادی و اراده‌ی مستقل برخوردار است و متعهد به وظیفه‌ی اخلاقی است، طلب می‌کند. اگر چه در چنین پیوند متقابلی میان فرد و جمع، کلیت ذات انسانی و لذا انسانیت مد نظر است، اما هر شخص، فردی باقی می‌ماند که همواره باید با حرکت از خود و متکی بر اراده‌ی خویش، بطور مستقل تصمیم بگیرد که چگونه رفتاری داشته باشد تا قانون اخلاقی «بایسته‌ی قطعی» را که خود او قانونگذار آن است، خدشه دار نسازد.

در تصمیم‌گیری مستقل برای رفتاری بر پایه‌ی «بایسته‌ی قطعی» است که تکثر گسترده‌ی بینش‌ها، قابلیت‌ها و تصمیم‌ها امکان بروز می‌یابد. اما در چارچوب همین امکانات نیز هست که فرد یا افراد عملاً می‌توانند به دنبال نیازها و تمایلات طبیعی شخصی خود بروند و از اصل «بایسته‌ی قطعی» تخطی کنند. زیرا اگر چه «بایسته‌ی قطعی» به مثابه قانونی پایدار همواره وجود دارد، اما کانت از آنچنان بصیرت عمیقی برخوردار است که نیک می‌داند انسان به دلیل محدودیت خود همواره از «بایسته‌ی قطعی» تبعیت نمی‌کند. بر عکس، برای کانت انسان همواره همزمان موجودی طبیعی است که بطور مستمر در معرض تحمیلات و مخاطرات طبیعت، چه طبیعت خویش و چه طبیعت بیرونی، قرار دارد: «اگر از نگرگاه اخلاقی، طبیعت خشن انسان را با غایت خرد مقایسه کنیم، باید بگوییم که انسان بر پایه‌ی طبیعت یعنی تمایل خود، شر است، اگر چه بالقوه به دلیل احساس اخلاقی خود، پیشاپیش برای نیکی تعیین شده است.» (5).

پس می‌توان نتیجه گرفت که از دید کانت، تنش میان طبیعت و آزادی انسان، میان قانون طبیعی و قانون اخلاقی، از بین رفتنی نیست. چنین تنشی می‌باید هر بار از نو تاب آورده شود. نگاه بدبینانه‌ی کانت به طبیعت انسان، با این امید پیشرونده در هم گره خورده است که انسان در جریان تکامل روز افزون خود به سمتی سوق می‌یابد که بطور فزاینده فضای بیشتری برای تأثیر قانون اخلاقی و از طریق آن آزادی خویش تعیین می‌گشاید. جدالی مستمر میان طبیعت خشن انسان و فرهنگ او، میان غریزه و خرد او و در یک کلام میان سیبیت و انسانیت در جریان است. برای کانت، ابزار و ادواتی که در این روند و در راستای هدف یادشده مورد استفاده قرار می‌گیرند، پیش از همه چیز آموزش خویش و پایان دادن به نابالغی فکری و معنوی است. اما کانت نقش نظام سیاسی حاکم بر جامعه و نیز نقش قوانین حاکم بر چنین جامعه‌ای را نیز بسیار برجسته می‌داند.

اخلاق و حق

کانت در سال 1785 رساله‌ی پر اهمیت «بنیاد متافیزیک اخلاق» را به منزله‌ی پیشگفتاری فشرده بر دومین اثر نقدی خود «سنجش خرد عملی» منتشر ساخت. وی در این رساله، به دنبال بازنمودن اصل غایی اخلاق، به صورتی مقدماتی و در خور فهم همگان بر آمده بود. ما در سطور بالا اشاراتی به بخشهایی از این رساله داشتیم. اما کانت در اثر حجیم‌تری که بعدها در سال 1797 تحت عنوان «متافیزیک اخلاق» منتشر کرد، بطور مبسوط‌تر به تبیین فلسفه‌ی حق خود و نیز پیوند میان حق و اخلاق می‌پردازد. در زیر نگاهی گذرا به آموزه‌ی حق کانت، تا آنجا که می‌تواند به بحث این نوشته در معرفی آرای سیاسی این متفکر بزرگ کمک کند، خواهیم پرداخت.

تلاش کانت در «متافیزیک اخلاق» متوجه این امر است که جهانشمولیت میان حق و اخلاق را در محدوده‌ی دانش اخلاق (اتیک) مستدل سازد. این کار باید بدینسان صورت می‌پذیرفت که گزاره‌ی مقدمات و شرطهای اولیه‌ی یک نظام حقوقی عمومی، بر گزاره‌ی مقدمات و شرطهای اولیه‌ی یک نظام اخلاقی عمومی منطبق می‌شد و از طریق آن، نظام اخلاقی نیز قابل توضیح می‌گردید و نه فقط به مثابه توضیح دهنده‌ی نظام حقوقی. بخش نخست این کتاب، به متافیزیک آموزه‌های آموزه‌ی حق و بخش دوم به متافیزیک آموزه‌های آموزه‌ی فضیلت اختصاص دارد. کانت در بخش نخست، در تبیین آموزه‌ی حق خود، به دنبال پیش فرضهای آزاد از تجربه و پیشینی (آپریوری) **قانونگذاری بیرونی** است، یعنی آنچنان قانونگذاری که برای رعایت آن، اعمال فشار و تنبیهات قضایی در نظر گرفته شده است. در بخش دوم، یعنی آموزه‌ی فضیلت، مبانی پیشینی (آپریوری) اتیک را به مثابه نظریه‌ی اخلاق **قانونگذاری درونی** مورد بحث قرار می‌دهد.

کانت بر تفاوت میان قانونگذاری بیرونی و درونی تأکید دارد. وی بدین ترتیب سنت حقوق طبیعی متفکران پیش از خود را حفظ می‌کند، اما در عین حال از تفاوت گذاری میان **اخلاقیت (Moralität)** و **قانونیت (Legalität)** این هدف را تعقیب می‌کند که سنجدارهای مشروعیت اخلاقی قانونیت را نیز بیابد. کانت در تفکیک میان حوزه‌ی اخلاقی و قانونیت تصریح می‌کند که: «**انطباق یا عدم انطباق صرف رفتاری را با قانون، بدون در نظر گرفتن انگیزش آن رفتار، قانونیت (قانونمندی) می‌نامند؛ اما آن رفتاری که در آن ایده‌ی وظیفه نسبت به قانون، بطور همزمان انگیزش رفتاری را می‌سازد، اخلاقیت نام دارد.**» (6).

بدینسان، قانونگذاری داخلی که جنبه‌ی اخلاقی دارد، در نزد کانت به وضوح از قانونگذاری بیرونی که جنبه‌ی قضایی دارد تفکیک می‌گردد. انگیزش اخلاقی از مناسبات قانونگذاری قضایی کنار زده می‌شود، تا جا برای

استقلال نسبی آن باز شود. اما تعیین کننده در این امر آن است که پیوند و تأثیر متقابل میان اخلاق و حق در نظر گرفته شود. دیدیم که کانت مفهوم اخلاق را نیز به اندیشه آزادی ارجاع می‌دهد. بنابراین نتیجه‌ای که در بررسی پیوند و تأثیر متقابل میان اخلاق و حق حاصل می‌گردد، آن است که آزادی هر فرد اجازه ندارد در رفتار و کنش بیرونی، خود را آنچنان متجلی سازد که آزادی دیگران را خدشه دار کند. کانت از طریق این ژرف اندیشی، به تبیین دقیق مفهوم حق می‌رسد: «حق، جامعیت شریاطی است که تحت آن، اختیار و خودسری این فرد با اختیار و خودسری فرد دیگر، بتواند برپایه یک قانون عمومی آزادی با هم تلفیق گردد» (7). وی از این تعریف، قانون عمومی حق را به این صورت نتیجه می‌گیرد که: «چنان رفتار کن که کاربرد آزاد اختیار تو بتواند با آزادی هر کس دیگر بر پایه یک قانون عمومی پا بر جا باشد، و در واقع آنچنان قانونی که به من تعهدی را تحمیل می‌کند، بدون آنکه هرگز انتظار داشته باشی و کمتر از آن بطلبی که من کلاً به خاطر چنین تعهدی می‌بایستی آزادی خویش را خود بر آن شرایط محدود سازم، بلکه خرد فقط می‌گوید که آن در ابدهی خود محدود به آن است و از طرف دیگران نیز بطور عملی اجازه دارد محدود گردد» (8). بنابراین، قانون حق، قانونی نیست که فکر و عقیده‌ای حقوقی بطلد، چنانچه بخواهد بر پایه رفتارهای تحمل پذیر با آزادی دیگران استوار باشد.

کانت میان حق به مفهوم خالص آن و بدون آمیزه‌ی اتیک و مفهوم اخلاقی حق تفاوت قائل است. قانونگذار درونی صرفاً دارای مشروعیتی اخلاقی است، ولی قانونگذار بیرونی را می‌توان با ابزار جبر قانون و در راستای دفع ناحقی ابرام کرد. اگر چه بسیاری وظایف مستقیم اخلاقی وجود دارد، اما قانونگذار درونی، عملاً بطور غیر مستقیم سایر وظایف را نیز اخلاقی می‌کند. اهمیت آموزه‌ی اخلاق و حق کانت در آن است که هم آموزه‌ی حق و هم آموزه‌ی فضیلت نزد او صاحب اصل‌های وظیفه‌ای خود می‌شوند و اگر چه «بایسته‌ی قطعی» از منظر نظریه‌ی حقوقی محدود می‌گردد، اما حتی در سپهر حقوقی نیز بصورت غیرمستقیم نقش هدایتگرانه‌ی خود را ایفا می‌کند.

«متافیزیک اخلاق» برای نخستین بار تئوری مدرنیته را به مثابه نظامی عقلانی برای حفظ خویشتن (Selbsterhaltung) انسان دوران جدید مطرح می‌سازد. چرا که انسان این دوران، بریده از تکیه گاه آسمانی و رها شده در روی زمین، دیگر نمی‌توانست برای حفظ خویشتن به مراجع مافوق و متافیزیکی متکی باشد و به ناگزیر باید روی پای خود می‌ایستاد. این وضعیت تازه ولی ناخوشایندی بود که انسان در آن صرفاً به مدد خرد مدرن می‌توانست رفتار عملی حقوقی و اخلاقی خود را در چارچوب منافع عمومی جامعه و برای حفظ خویشتن متعین سازد. ضروری بود که به این نیاز انسان مدرن برای حفظ خویشتن، برپایه‌های اخلاقی و حقوقی محکم و استوار، پاسخی درخور داده می‌شد و این کار بزرگی است که کانت در «متافیزیک اخلاق» صورت می‌دهد. نظریه‌ی حقوقی و اخلاقی کانت، دارای سمتگیری در راستای یک پارامتر غایی است و آن بصیرت انسان مدرن برای پذیرش نظام حقوقی مشروع و تبعیت از آن و نیز به رسمیت شناختن قواعد رفتاری مشروع اخلاقی است. این سمتگیری به سوی کمال انسانی با تکیه بر خرد، طراوت نظریه‌ی کانتی را برای انسان مدرن کمافی السابق حفظ می‌کند و باعث می‌شود که هیچگاه غبار تاریخی آن را نپوشاند. با نظریه‌ی اخلاقی کانت، هرگز نمی‌توان آنچنان اتیک هنجارمندی را نمایندگی کرد که دارای ادعاهای تعدیل و تخفیف پذیر باشد. تعدیل و تخفیفی اگر انتظار داشته باشیم، در قلمروی نظریه‌ی حقوقی قابل حصول است. تفکیک کارکردی گستره‌های حق و اخلاق نزد کانت، نتیجه‌ی این بینش است که در سپهر حقوقی، حداقلی از اخلاقیات قابل تحمیل است که نقض آن با تشبیهات همراه خواهد بود، اما اگر برای هنجار اخلاقی نیز به دنبال حداقلی باشیم، خطر فساد کل سپهر اخلاقی را تهدید می‌کند. شاید امروز نظریه‌ی کانت در گستره‌ی حق و اخلاق برای بسیاری بیگانه با واقعیات جهان ما به نظر آید، اما باید تأکید کرد که حتی در جهان امروز ما نیز دست کشیدن از «بایسته‌ی قطعی» به مفهوم کانتی آن و نفی اتیک هنجاری به مثابه ادعای نهایی کمال انسان خردمند، به ناگزیر واپسین تکیه گاه سپهر حقوقی را نیز فرو می‌ریزد.

اهمیت نظریه‌ی حقوقی و اخلاقی کانت همچنین در آن است که به ما نشان می‌دهد که اگر خرد انسان مدرن بخواهد او را به سوی کمال رهنمون شود، نمی‌تواند صرفاً به خرد ابزاری و جزم‌گرایانه فروکاسته شود. از نگرگاه حفظ خویشتن و ارتقاء انسان، انسان امروز نمی‌تواند سهیم در نابودی خرد باشد. کانت نشان می‌دهد که اگر انسان بخواهد فراتر از سپهر حقوقی خود به سوی موجودی هر چه بهتر و کامل‌تر گام بردارد، در این فرآوند هیچ چیزی را نمی‌تواند جایگزین خرد خود سازد. کانت با «متافیزیک اخلاق» نظامی برای حفظ خویشتن عقلانی انسان پایه ریزی می‌کند، که برای انسان آغاز هزاره‌ی سوم نیز همچنان اجتناب ناپذیر است.

آموزه‌ی دولت

حق و دولت در نزد کانت، عمیقاً به هم پیوسته‌اند. از نظر وی، حق قانونی و مشروع تنها در دولت وجود دارد و دولت تنها هنگامی صاحب مشروعیت است که دولت قانون باشد. غایت حق و دولت در آن است که جامعه‌ی اخلاقی متشکل از افراد آزاد و برابر را سامان دهد و تحکیم کند. دولت برای کانت از یک طرف ابزار آزادی است و از طرف دیگر نتیجه‌ی تأثیر پایدار طبیعت. چنانچه این تأثیر پایدار طبیعت وجود نداشت، افراد، همه انسانهایی اخلاقی بودند که اصولاً نیازی به نظمی بیرونی (دولت) نمی‌داشتند و در واقع به صلح جاودان دست یافته بودند. لذا قانون دولتی، قانونی است که کاربرد جبر و زور را مجاز می‌سازد. حق دولتی، امکانی فراهم می‌آورد تا انسانهای یک جامعه را به انجام وظایف خود در برابر قانون ملزم کند، آنهم نه فقط از طریق اقناع، بلکه در صورت لزوم از طریق جبر. اما این اعمال جبر برای حفظ چیست؟ پاسخ کانت به این پرسش صریح است: برای حفظ آزادی. بنابراین آموزه‌ی دولت کانت نیز مانند آموزه‌ی حق او، تابعی از اندیشه‌ی آزادی است و به سوی آن جهت گیری دارد: «هر چه که ناحق است، مانعی برای آزادی بر اساس یک قانون عمومی است، اما جبر، مانع یا مقاومتی است که متوجه خود آزادی است. بنابراین: چنانچه کاربرد آزادی، خود به مانعی

برای آزادی بر اساس یک قانون عمومی تبدیل گردد، جبری که در مقابل آن قرار می‌گیرد، با جلوگیری از مانع آزادی، در مقابل آزادی بر اساس یک قانون عمومی مطابقت دارد و این حق است.» (9).

پس دولت به مثابه ابزار اعمال حق در خدمت حفظ آزادی، تنها نهادی است که می‌تواند حقوق همگان را تضمین نماید. برای همین است که کانت در آموزه‌ی دولت خود، همگان را دعوت می‌کند تا به وضعیت بی‌دولتی پایان دهند و به قراردادی برای تشکیل قوای دولتی مبتنی بر یک قانون اساسی بپیوندند. کانت بر اساس سنت فلسفه‌ی روشنگری، چنین قراردادی را قرارداد دولت (Staatsvertrag) می‌نامد. به نظر کانت، قرارداد دولت، ایده‌ای است که بر اساس آن، مردم با هدف و اندیشه‌ی قانونمداری، اگر چه ظاهراً "بخشی از آزادی طبیعی خود را فدا می‌کنند، اما سپس به مثابه شهروندان یک دولت در یک جامعه‌ی انسانی، آن را باز می‌یابند: «**نمی‌توان گفت که انسان در دولت، بخشی از آزادیهای طبیعی بیرونی خود را برای غایتی دیگر قربانی کرده است، بلکه او آزادی توحش و بی‌قانونی را کاملاً کنار می‌گذارد تا آزادی خود را اصولاً در یک وابستگی قانونی، یعنی در یک وضعیت حقوقی، بی‌کم و کاست دوباره بیابد، چرا که این وابستگی، ناشی از اراده‌ی قانونگذار خود اوست.**» (10).

برای کانت، قانون اساسی شهروندی جهت تشکیل دولت، روابط میان انسانهای آزاد را تنظیم می‌کند. چنانچه شهروندان یک دولت بخواهند آزادی خود را پاس دارند و خطر را از آن دور سازند، ناچارند آن را تحت جبر حکومت قانون قرار دهند. وضعیت شهروندی، وضعیتی حقوقی است که بر پایه اصل‌های پیشینی (آپریوری) زیرین استوار است: «**1. آزادی هر عضو جامعه به مثابه انسان. 2. برابری هر انسان با انسان دیگر و به عنوان مطیع [قانون]. 3. استقلال هر عضو جامعه، به مثابه شهروند... این سه اصل، قوانینی نیستند که دولت تشکیل شده آنها را اعطا کند، بلکه قوانینی هستند بر اساس اصل‌های ناب خرد و حقوق بشر که اصولاً تشکیل دولتی را ممکن می‌سازند.**» (11).

بنابراین اگر دولتی بر اساس یک قرار داد میان انسانها و با هدف تأمین حق شکل بگیرد، نه بطور تصادفی یا بر پایه‌ی خودسری این فرد ویا آن فرد، که صرفاً می‌تواند به عنوان محصول اراده‌ی خرد جمعی شکل گرفته باشد، آنهم بصورت قطعی و کاته‌گوریک. اراده‌ی خرد جمعی، باید اراده‌های تجربی فردی را متقاعد ساخته باشد که موظفند به قرارداد دولت تن دهند. خرد عملی، چنین قراردادی را به صورت نامشروط و بدون شرط‌های خودکامانه پیش می‌نهد.

انگیزه‌ی تشکیل دولت بر پایه‌ی یک قانون اساسی و هدفی که چنین اقدامی دنبال می‌کند چه می‌تواند باشد؟ کانت در رساله‌ی خود تحت عنوان «**ایده‌ی یک تاریخ عمومی از نگرگاه شهروندی جهانی (جهانوندی)**»، که از منظر فلسفه‌ی سیاسی بسیار مهم است، در گزاره‌هایی 9 گانه به این پرسش با تکیه بر طبیعت انسان خردمند پاسخ می‌دهد. به نظر او، استعداد‌های طبیعی نهفته در انسان، برای شکوفایی کامل و غایتمند مقرر شده‌اند. خرد انسان آنچنان توانشی است که می‌تواند قواعد و نیات همه‌ی نیروهای او را بسیار فراتر از غریزه‌ی طبیعی او گسترش دهد و برای طرح‌های خود مرزی نمی‌شناسد. طبیعت چنین خواسته است که انسان تمامی آنچه را که از نظم مکانیکی پابرجایی حیوانی او فراتر می‌رود، از خود بروز دهد و هیچ نیکبختی و کمالی بالاتر از آن نیست که او رها از غریزه و از طریق خرد خود، به آن دست یابد. ابزاری که طبیعت انسان به خدمت می‌گیرد تا تمامی استعداد‌های نهفته‌ی خود را بروز دهد، تضادها و تناقضات درونی جامعه است، به صورتی که آنها در پایان به علتی برای یک نظام قانونمند تبدیل شوند. بزرگترین مشکلی که طبیعت، نوع بشر (Menschengattung) را به حل آن بر می‌انگیزد، ایجاد جامعه‌ای شهروندی متکی بر مدیریت حقوقی است. چرا که تنها در چنین جامعه‌ای می‌توان حداکثر آزادی را علیرغم تضادها و تناقضات میان اعضای آن تأمین کرد: «**بدینسان باید جامعه‌ای ایجاد کرد که در آن آزادی تحت قوانین بیرونی در بزرگترین درجه‌ی ممکن با قهر مقاومت ناپذیر همراه گردد، چنین چیزی یعنی یک قانون اساسی شهروندی کاملاً عادلانه.**» (12).

رسیدن به چنین هدفی به نظر کانت بسیار دشوار است و بطور همزمان یکی از واپسین مشکلاتی است که نوع بشر به حل آن نائل می‌گردد. هر انسان به مثابه ذاتی خردمند، در عین حال حیوانی طبیعی است. سیبیت درونی او، چنانچه مهارت قانونی در بالای سر او وجود نداشته باشد، دائماً در تلاش است که از آزادی خود سوء استفاده کند. اصولاً به نظر کانت چنین مشکلی را هیچگاه نمی‌توان بطور قطعی حل کرد، اما ایده‌ی رفتن به سوی جامعه‌ای قانونمند، از طرف خود طبیعت خرد به ما تحمیل شده است. مشکل تأسیس یک قانون اساسی کامل شهروندی، وابسته به مشکل مناسبات دولتی قانونمدار است و بدون دومی اصولاً قابل حل نیست. انسان برای مهار توحش خود، به هر حال چاره‌ای هم جز آن ندارد که از «**آزادی خشن**» خود دست شوید و در یک قانون اساسی مشروع، به دنبال آرامش و امنیت بگردد: «**می‌توان تاریخ نوع بشر را در کل به مثابه تحقق یک نقشه‌ی پنهان طبیعت دید که یک قانون اساسی دولتی کامل درونی و در خدمت این غایت بیرونی، به مثابه تنها وضعیتی که در آن همه‌ی استعداد‌های نهفته در بشریت بتواند کاملاً تکامل یابد، ایجاد کند.**» (13).

با توجه به ملاحظات بالا می‌توان گفت که اندیشه‌ی قرارداد دولت نزد کانت، در واقع چیزی جز قانون خرد عملی و لذا قانون اخلاقی نیست. قرارداد دولت، متعهد کردن امر نامشروط از طریق قانون اخلاقی است. حق و دولت، اشکال بروز بیرونی آزادی در وضعیت مهار خودسری هستند و نشان می‌دهند که ایده‌ی آزادی در جهان بیرونی، چگونه از نظر سیاسی متحقق می‌گردد. قرارداد دولت بر طبق اندیشه‌ی کانت، هر قانونگذار بیرونی را متعهد می‌کند که قوانین را بدان گونه وضع نماید که گویی این قوانین، از اراده‌ی عمومی و متحد همه‌ی مردم برخاسته‌اند. بنابراین، قانون وضع شده، باید به مثابه آرای همگانی اراده‌ی جمع فهمیده شود. کانت چنین هنجاری را برای هر نوع نظام حکومتی کاربرپذیر می‌داند، مشروط بر آنکه تحت آن، قانون آزادی اعتبار یابد و نه قانون خودسری. وی تصریح می‌کند که چنین چیزی تنها در نظامی قابل تحقق است که در آن ارگان‌های سه گانه‌ی دولتی، یعنی مجریه، قضاییه و قانونگذاری از هم تفکیک شده باشند و قوه‌ی قانونگذاری به صورت

نمایندگان مردم سازمان یافته باشد. بدینسان کانت خود را در جبهه‌ی منتسکیو - و در مقابل روسو که دولت را پیکره‌ای یکپارچه می‌دانست و تقسیم قوا را در آن جایز نمی‌شمرد - قرار می‌دهد. کانت نظام حکومتی برتر را که با اصول یادشده بیشترین سازگاری را دارد، نظامی می‌داند که قانون اساسی آن جمهوریخواهانه (republikanisch) باشد و چنین استدلال می‌کند که قانون اساسی جمهوریخواهانه، علاوه بر خلوص خاستگاه آن که سرچشمه‌ی پاکیزه‌ی مفهوم حق است، این چشم انداز را نیز در بر دارد که به آرمان خود یعنی «صلح جاودان» دست یابد.

کانت با چنین استدلالی، به تقسیم بندی و مقایسه‌ی اشکال دولت و انواع حکومت دست می‌زند. به نظر او، دولت‌ها را می‌توان بر پایه‌ی دو سنجیدار: فرد یا افرادی که در رأس قوای دولتی قرار دارند و نیز نوع حکومت تقسیم بندی کرد. سنجیدار نخست، شکل سلطه را نشان می‌دهد که در آن یک نفر، یا چند نفر متحدان و یا همه (که همان جامعه‌ی شهروندی) است، می‌توانند زمام امور را در دست داشته باشند. بدینسان، انواع سلطه‌ی آئوکراتیکی (قدرت شهروندان)، آریستوکراتیکی (قدرت اشرافیت) و یا دمکراتیکی (قدرت مردم) شکل می‌گیرد. سنجیدار دوم، شکل حکومت را متعین می‌سازد و نشان می‌دهد که آیا قانون اساسی منتج از اراده‌ی مردم در آن وجود دارد یا نه. به نظر کانت در رابطه با این پرسش که دولت از کمال قدرت خود چگونه استفاده می‌کند، می‌توان به پاسخ نوع حکومت جمهوریخواهانه یا مستبدانه (despotisch) رسید. کانت با چنین تقسیم بندی، به تعریف جمهوریت و استبداد می‌پردازد: «جمهوریت، اصل دولتی تفکیک قوه‌ی مجریه (حکومت)، از قوه‌ی قانونگزاری است؛ استبداد، انجام خودسرانه‌ی امور دولت، از طریق قوانینی است که خود به آن داده است و حنا اراده‌ی عمومی را نیز تا آنجا که این اراده، به عنوان اراده‌ی خصوصی حکمرانان فهمیده شود، در بر می‌گیرد.» (14).

کانت در عین حال تصریح می‌کند که تمام اشکال حکومتی که بدون نمایندگی مردم ایجاد شده‌اند، از آنجا که در آنها قانونگذاری و اجرای قانون، ناشی از اراده‌ی واحدی هستند، در واقع نوعی بی‌شکلی (Unform) به حساب می‌آیند. برای او، اصل تفکیک قوا، از اهمیت بیشتری نسبت به نوع حکومت برخوردار است و به همین دلیل حکومت مشروطه‌ی سلطنتی را به شرطی که به این اصل گردن نهد، نفی نمی‌کند. کانت یادآور می‌شود که اشکال باستانی حکومت جمهوری نیز درست به دلیل نشناختن چنین اصلی، به بدترین انواع استبداد انجامیده‌اند.

مهمترین عامل برای کانت، همان تفاوت میان دولت مبتنی بر قانون اساسی و دولت مبتنی بر خودکامگی است. درست به همین دلیل بود که کانت از انقلاب فرانسه تا آنجا که به اندیشه‌ی قانون اساسی وفادار بود، پشتیبانی اصولی کرد و زمانی که این انقلاب به سلطه‌ی خودسرانه و حکومت وحشت گویوتین تغییر شکل داد و منحرف گردید، آن را به مثابه خیانتی به ایده‌ها و آرمانهای درست اولیه محکوم نمود. در فلسفه‌ی سیاسی کانت، ترکیبی از سه عنصر: آزادی، قانون و قهر، اجتناب ناپذیر است. به نظر او، قانون و آزادی منهای قهر، یعنی بی‌سالاری (آناشسی)؛ و قانون و قهر، منهای آزادی، یعنی استبداد که در دو حالت می‌تواند بروز کند: آزادی بدون قانون و قهر، به وضعیت توحش می‌انجامد؛ و قهر بدون آزادی و قانون، به نظام بربریت. توجیه سیاست نزد کانت، جز از طریق قراردادن آن تحت اخلاق میسر نیست و لذا سیاست در خدمت تحقق قانون اخلاقی قرار دارد و نه در خدمت تحمیل نیازها و علایق طبیعی. سیاست به مفهوم کانتی آن، در مقابل قدرت در خدمت منافع فردی یا گروهی و در راستای تحقق حکومت قانون قابل درک است. چنین سیاستی تنها می‌تواند به سوی برآوردن خیر عمومی جهتگیری داشته باشد. اما خیر عمومی به عنوان هدف سیاست را نمی‌توان تنها سعادت و سلامت همه‌ی انسانها تفسیر کرد، بلکه باید آن را تأثیر خرد در همه‌ی انسانها برای تبدیل آنان به ذات‌های اخلاقی فهمید. برای کانت، آنچه که اراده‌ی انسان خردمند و تابع قانون اخلاقی، در قلمرو همزیستی میان انسانها می‌تواند بخواهد، چیزی جز صلح نیست.

صلح جاودان

کانت در رساله‌ی کم حجم ولی بسیار پر اهمیت خود تحت عنوان «به سوی صلح جاودان» (15)، طرحی ماندگار برای اتحاد ملل جهت پاسداری از صلح در سطح جهان و «مالا» رفتن جامعه‌ی جهانی به سوی تشکیل به تعبیر خود او «جمهوری جهانی» ارائه می‌دهد. این اثر، آنچنان تأثیر پایداری داشته است که تا کنون شاید صدها جلد کتاب و رساله و مقاله در تفسیر و توضیح مفاد آن به رشته‌ی تحریر درآمده است و فیلسوفان و متفکران بزرگی درباره‌ی آن اظهارنظر کرده‌اند.

کانت، اصولاً «جنگ را» بزرگترین شری که می‌تواند دامنگیر بشریت شود» می‌داند. لذا تلاش وی در این اثر، ناظر بر ارائه‌ی طرحی است که این «بزرگترین شر» را برای بشریت ناممکن سازد. پیوند تنگاتنگ میان تأملات فلسفه‌ی حقوقی و تجربیات سیاسی را نزد کانت می‌توان در ماده‌های مقدماتی این اثر که در آنها نکته‌های مشخص سیاسی تقدم دارد باز یافت. ماده‌های مقدماتی، جنبه‌ی سلبی دارند و به عقیده‌ی کانت چنانچه مطالبات آن پیگیری نشود، از منظر واقعیت تاریخی - سیاسی، راه نه به سوی «صلح جاودان»، که به سوی «گورستان جاودان» جهانی هموار شده است. به صراحت می‌توان گفت که حتی امروز نیز ذره‌ای از اهمیت و روزآمدی ایده‌های کانتی در ماده‌های ششگانه‌ی مقدماتی اثر او کاسته نشده است. این ایده‌ها را می‌توان بطور خلاصه و فشرده در ممنوعیت و بازدارنگی سیاست‌های زیر خلاصه کرد: 1. صلح مشروط و موقت که در نهم در تدارک جنگ دیگری باشد. 2. نابودی استقلال و حق حاکمیت دولتهای دیگر. 3. رقابتهای نظامیگرا و تسلیحاتی. 4. مقروض کردن دولتی، در خدمت ثروتمندتر کردن دولت دیگر. 5. دخالت خشونت آمیز در امور سایر کشورها. 6. در صورت بروز جنگ، دست زدن به اقداماتی که صلح را دشوار و ناممکن سازد، مانند کشتار جمعی و ترور، نقض قرارداد تسلیم، تحریک به جاسوسی در کشور دیگر و... در رساله‌ی صلح جاودان، از نظر ساختاری، به دنبال ماده‌های مقدماتی، سه ماده‌ی توضیحی با ضمائم و

پیوست‌های آن می‌آید که دارای پیوندی تنگاتنگ با ماده‌های مقدماتی است و تلاش می‌کند در شکلی فشرده، جنبه‌های ایجابی امکان و تضمین صلح جاودان را نشان دهد. در واقع می‌توان گفت که سه ماده‌ی توضیحی اثر کانت، به دنبال پرسش از شرایط امکان پیشینی (آپریوری) صلح جاودان است، ولی هنوز پرسش از قابلیت تحقق تاریخی آن را مطرح نمی‌کند. اندیشه‌ی کانت در مورد صلح جاودان، حول موضوع بدیل‌های رفتاری انسان در رابطه با ایده‌ی حق دور می‌زند: یا انسانها در یک جامعه‌ی حقوقی (شهروندی) در وضعیت حقوقی و قانونی به سر می‌برند و یا بدون تعینات حقوقی، در آزادی توحش (وضعیت طبیعی). توضیحات کانت، بر خلاف سایر نوشته‌های فیلسوفان عصر روشنگری، ناظر بر موضوع گذار از این وضعیت به وضعیت دیگر نیست، بلکه او می‌خواهد ثابت کند که اولاً "وضعیت حقوقی در جامعه، پیش شرط ضرور رفتن به سوی صلح جاودان است و ثانیاً" این پیش شرط با موجودیت صرف انسان به خودی خود تحقق یافته نیست، بلکه **صلح را باید از طریق تحقق نظم حقوقی ایجاد کرد.** ماده‌های سه گانه‌ی توضیحی برای تحقق صلح جاودان به قرار زیر است:

1. قانون اساسی شهروندی در یک دولت، می‌بایست جمهوریخواهانه باشد.
2. حقوق ملت‌ها می‌بایست بر شالوده‌ی فدرالیسمی از دولت‌های آزاد استوار گردد.
3. حقوق شهروندی جهانی (جهانوندی) می‌بایست محدود به شرایط میزبانی یا میهمان نوازی (Hospitalität) عمومی باشد.

کانت در تبیین نخستین ماده‌ی طرح خود برای رفتن به سوی صلح جاودان، تصریح می‌کند که نظام جمهوری، نظامی است که اصل آزادی اعضای جامعه یعنی انسانها را بر پایه‌ی آغازهای وابستگی و مطیع بودن همه‌ی آنان به یک قوه‌ی قانونگذاری و بر طبق آزادی همگان به مثابه شهروندان یک دولت، در برابر قانون تأمین می‌کند. نظام جمهوری، تنها نظامی است که قانون اساسی آن منتج از ایده‌ی اولیه‌ی قرارداد است و بر شالوده‌ی آن، همه‌ی قانونگذاری حقوقی مردم استوار می‌باشد. بنابراین، قانون اساسی جمهوریخواهانه: **«علاوه بر خلوص خاستگاهش که مفهوم حق از سرچشمه‌ی پاک آن برخاسته است، این چشم انداز آرمانی را نیز دربر دارد که به صلح جاودان، که مبنای آن است، منجر گردد.»** (16).

کانت در تبیین دومین ماده‌ی طرح خود تصریح می‌کند که دولت‌های جهان را می‌توان به مثابه افراد یک جامعه در نظر گرفت که در وضعیت طبیعی، یعنی در شرایط استقلال از قوانین بیرونی در کنار هم به سر می‌برند و هر یک برای امنیت خود، می‌تواند و می‌باید از دیگری مطالبه کند که به میثاقی شبیه یک قانون اساسی شهروندی بپیوندد تا حقیقت محفوظ باشد. کانت چنین چیزی را «اتحاد ملل» می‌نامد. باید یادآوری کرد که نهاد اتحاد ملل (Völkerbund) که در فاصله‌ی سال‌های 1920 تا 1946 میان دولت‌های متحد پیروز در جنگ جهانی اول و 13 کشور بیطرف دیگر تشکیل شده بود، بر پایه‌ی طرح کانت پی ریزی شد و پس از فاجعه‌ی جنگ جهانی دوم، بر پایه‌ی تجربیات آن «سازمان ملل متحد» شکل گرفت.

کانت می‌افزاید که دولت‌ها نمی‌توانند در سطح جهان در صورت بروز اختلافات، حق خود را از طریق دیوانی قضایی تأمین کنند و به ناچار به جنگ روی می‌آورند. اما پایان جنگ به نفع هر کدام که باشد، به منزله‌ی پیروزی حق نیست و صلحی که از آن ناشی می‌گردد، به این یا آن جنگ پایان می‌دهد، اما نه به وضعیت جنگی بطور کلی. از آنجا که خرد از بالاترین تخت قدرت قانونگذار اخلاقی، جنگ را به مثابه ابزار حقوقی نفرین می‌کند و بر عکس قرارداد صلح بلاواسطه را وظیفه می‌داند، می‌توان به این نتیجه رسید که راهی جز قرارداد میان ملل جهان به گونه‌ی اتحادی برای صلح وجود ندارد: **«چنین قرارداد صلحی نه فقط خواهان پایان دادن به یک جنگ، که طالب پایان دادن به همه‌ی جنگها برای همیشه است... این قرارداد متوجه حفظ امنیت و آزادی هر دولت برای خویش و همزمان سایر دولت‌های متحد است.»** (17).

به نظر کانت، توانایی کاربردی ایده‌ی فدرالیته که تدریجاً به همه‌ی کشورها تسری می‌یابد و به صلح جاودان منجر می‌گردد، در واقعیت عینی قابل بازنمود است. زیرا چنانچه کشور قدرتمندی با مردمی روشن شده (aufgeklärt) به یک نظام جمهوری تبدیل گردد که بر پایه‌ی طبیعت خود به سوی صلح جاودان متمایل است، می‌توان انتظار داشت که این کشور، به قانونی در یک اتحاد فدرال میان کشورهای دیگر تبدیل شود و آنها را بر پایه‌ی ایده‌ی حقوق ملل به سوی تأمین وضعیت صلح بکشانند.

کانت، جنگ را از نظر استدلالی غیر قابل دفاع می‌داند. او تصریح می‌کند که مفهوم حقوق ملل به منزله‌ی حقی برای جنگ، در واقع به اندیشه در نمی‌آید، چرا که می‌بایست حقی باشد که نه مانند یک قانونگذار بیرونی خواهان محدودساختن آزادی فرد در خدمت قانون و منافع جمع است، بلکه از قاعده‌ی رفتاری بر پایه‌ی خشونت در جهت تعیین آنچه که حق است حرکت می‌کند. لذا به نظر کانت، این مسأله را باید چنین فهمید که اگر انسان‌هایی باشند که اینگونه فکر کنند، حقیقتاً است که در جنگی متقابل یکدیگر را نابود سازند و سرانجام در گورهای خود به «صلح جاودان» دست یابند. به همین دلیل: **«برای دولت‌ها در مناسبات با یکدیگر، بر اساس خرد نمی‌تواند راه دیگری جز این وجود داشته باشد که از وضعیت بی قانونی که دربردارنده‌ی جنگ خالص است بیرون آیند. درست همانگونه که به عنوان تک تک افراد از آزادی وحشیانه (بی قانون) خود دست شستند. و به یک جبر عمومی قانونی و تشکیل دولتی با ملت‌های همواره فزاینده که در پایان همه‌ی مردم کره‌ی زمین را در بر گیرد، تمکین نمایند.»** (18).

سومین ماده‌ی توضیحی، معطوف به حقوق شهروندی در پهنه‌ی گیتی (حقوق جهانوندی) است. کانت تصریح می‌کند که هر انسانی می‌بایست از این حق برخوردار باشد که در خاک کشوری بیگانه، مادامی که دست به اقدامی دشمنانه نزده است، از رفتاری دوستانه نسبت به خود برخوردار باشد. البته این حق هر کشوری است که مانند یک میزبان، میهمانی را بخواهد یا نخواهد، اما هر دولتی موظف است که حتا امر نپذیرفتن میهمان را مادامی که به معنی زوال او نباشد، غیردشمنانه تلقی کند. کانت چنین امری را شرایط امکان ایجاد رابطه میان مردم در اقصا نقاط جهان، برای پیوندهای دوستانه و نهایتاً ایجاد مناسباتی قانونمدار در میان آنان برای رفتن به سوی یک قانون اساسی جهانی ارزیابی می‌کند. چنین تلاشی، با استثمار ملت‌های جهان در مغایرت کامل قرار دارد.

بنابر ملاحظات فوق، می‌توان گفت که قانون اساسی جمهوریخواهانه در یک کشور، قراردادی بر مبنای فدرالیته میان دولتهای گوناگون جهان و جلوگیری از تجاوز و استثمار، برای کانت، پیش شرطهای ایجاد صلح جاودان را می‌سازند. رساله‌ی از نظر حجم کوچک و از نظر غنا بزرگ کانت، طرحی برای رفتن به سوی صلح جاودان در میان انسانهای سراسر گیتی، بر مبنای سیاستی است که تحت ایده‌ی حق قرار دارد. برای کانت حقوق انسانها در جایگاهی مقدس قرار دارد و سیاست چنانکه بخواهد امر تمشیت امور را به شکل صلح آمیز بر عهده داشته باشد، باید همواره در برابر آن زانو بزند. کانت در این رساله‌ی خود، تلاش می‌کند تا تأملات مشخص سیاسی را با ژرف اندیشی‌های منظم فلسفی - حقوقی پیوند زند. بد نیست در پایان این جستار، سخن فریدریش شلگل متفکر و نظریه پرداز رومانتیک آلمان را در مورد این اثر کانت یادآور شویم: «**روحی که نوشته‌ی کانتی به سوی صلح جاودان تنفس می‌کند، باید برای هر دوستدار عدالت خوشایند باشد و حتا جهان بسیار پس از ما نیز در این تندیس، منش والای فرزانه‌ی پرافتخار را تحسین خواهد نمود**».

-
- (1) A 795-803 B 823-831 ,Kritik der reinen Vernunft
(2) .Abschnitt, 446 Grundlegung zur Metaphysik der Sitten, Dritter
(3) .Ebd., 447
(4) .Ebd., Zweiter Abschnitt, 429
(5) Geschichtsphilosophie und ,Ausgewählte Reflexionen aus dem Nachlass zur Anthropologie
(6) .Geschichtsphilosophie, S. 218 Historiographie, in: Schriften zur
(7) .(Rechtslehre (219 Metaphysik der Sitten, Einleitung in die
(8) .(Ebd. (229-231
(9) .(Ebd. (231-232
(10) .Ebd. (232)
(11) .Ebd. Rechtslehre, § 47
(12) der Theorie richtig sein, taugt aber nicht für die Praxis, in: Über den Gemeinspruch: Das mag in
(13) .Geschichtsphilosophie, S. 137 Schriften zur
(14) weltbürgerlicher Absicht, Fünfter Satz, , in: Schriften zur Idee zu einer allgemeinen Geschichte in
(15) Geschichtsphilosophie, S. 27
(16) Ebd. Achter Satz, S. 33
(17) Frieden, Ein philosophischer Entwurf, S. 13-14 Zum ewigen
(18) 15. نام این رساله به آلمانی Zum ewigen Frieden است که می‌توان آن را به فارسی «درباره‌ی صلح جاودان» و یا «به سوی صلح جاودان» ترجمه کرد. در مورد بار معنایی عنوان کتاب، میان کارشناسان آثار کانت نیز اتفاق نظر وجود ندارد. برخی، از حرف اضافه‌ی zu در عنوان آلمانی کتاب، «درباره» را مستفاد کرده‌اند و برخی معتقدند که کانت تعمداً از حروف اضافه‌ی von یا über که آنها نیز می‌توانند «درباره» را برسانند، استفاده نکرده است تا برای حرف اضافه‌ی zu خصلتی مکانی قائل شود، پس باید آن را حرکت «به سوی» صلح جاودان فهمید. به هر حال، دقت در جمله بندیهای کانت در این اثر نشان می‌دهد که او «صلح جاودان» را به مثابه هدفی آرمانی در نظر می‌گیرد که جامعه‌ی بشری باید تدریجاً به سوی آن پیش رود. در زمینه‌ی این توضیح، از جمله نگاه کنید به:
James Bohman (Hrsg.), Frieden durch Recht, Kants Friedensidee und Matthias Lutz-Bachmann und einer neuen Weltordnung, Suhrkamp Verlag, Frankfurt/M. 1996 das Problem
(16) Frieden, a.a.O., S. 11-12 Zum ewigen
(17) Ebd., S. 18
(18) Ebd. S. 20

منابع مورد استفاده:

- Immanuel Kant, Kritik der reinen Vernunft, Felix Meiner Verlag, Hamburg 2003.
Immanuel Kant, Kritik der praktischen Vernunft und andere kritische Schriften, Könenmann Verlag, Köln 1995.
Immanuel Kant, Kritik der Urteilskraft, Felix Meiner Verlag, Hamburg 2003.
Immanuel Kant, Die Metaphysik der Sitten, Reclam Verlag, Stuttgart 1990.
Immanuel Kant, Schriften zur Geschichtsphilosophie, Reclam Verlag, Stuttgart 1985.
Immanuel Kant, Zum ewigen Frieden, Reclam Verlag, Stuttgart 2002.
Matthias Lutz-Bachmann und James Bohman (Herausgeber), Frieden durch Recht, Kants Friedensidee und das Problem einer neuen Weltordnung, Suhrkamp Verlag, Frankfurt/M. 1996.
Hans Ebelin, Kants Zuordnung von Recht und Moral, Einleitung zur Metaphysik der Sitten, in ders., Stuttgart 1990.
Curt Friedlein, Geschichte der Philosophie, Erich Schmidt Verlag, Berlin 1992.